

میماند اثبات صفت خداوند است و نفی صفت بنده . موسی را علیه السلام گفت **فارسل الی هرون** نه از موت میگریخت ولیکن ذوق نفی یافته بود میگفت ما را هم در نیستی بگذار که ما از وجود خود سیرگشته ایم و بلاهای بسیار دیده . گفتند نبوت را نفی خلقت میباشد رسول صلی الله علیه وسلم همین گفت در غار که جبرئیل ما را همچنین بی سر و بی پای بگذار او میگفت **اقرا** و محمد میگفت **انالست بقاری** اینجا نزرگان و دنیا داران هستند از مزدور خدیجه و یتیم ابوطالب چه میطلبی :

سودت نکند بخانه در بنشستن دامت بدامنم بیاید بستن

شیخ ما گفت پادشاهان بنده نقروشند شما جهد کنید تا بنده شوید چون او بندگی پذیرفت و خطاب یا عبادی شنواید کار شما از قیاس و تصرف در گذشت یکی گفت که یا شیخ بنده بگناه از بندگی بیوفتد شیخ ما گفت چون بنده بود نه ، پدر ما آدم صلوات الله علیه بنده بود بگناه از خداوند نیفتاد بنده او باش و هر کجا خواهی باش « **ذنب مع الافتقار خیر من طاعة مع الافتقار** » آدم افتقار آورد و ابلیس افتقار **لولا العصاة لضاع نعمة الله** .

شیخ ما روزی سخن میگفت گفت سر درین سخن جنبانید تا روز قیامت از شما سؤال کنند که شما کیستید گوید سر جنبانان سخن کسان (۱) تویم تا بنقد بند از شما بردارند .

شیخ ما را سؤال کردند ازین آیت که **و ربك یخلق ما یشاء ویختار** شیخ گفت اختیار کرده خداوند میباشد شایسته و آراسته خداوند میباشد اختیار بنده بکار نیاید ما نتوانیم که دم زنییم بی او اما چیزی نیاید البته که نیاید ما آن بهتر باشیم که نباشیم اگر کشتی پدید آید بنده بآن کشت آراسته گردد و پیراسته کوشش شود و شایسته ینش گردد و چون بینا گشت شنوا گردد آنگاه با او گویند **قل بفضل الله و**

برحمته فبذلك فلیفرحوا هو خیر مما یجمعون بگوی بفضل و رحمت ما شاد باشید که این شمارا بهتر از هر چه میکنید ما را گفت هو خیر یا ابن ابی الخیر ما شما را میگوییم هو خیر یا آل ابی الخیر هر کس بچیزی می نازند گروهی بدنی گروهی بعضی گروهی بدرجات گروهی بحسنات ما میگوییم شمارا که این همه نبود بس بیود

و او بود و هست و باشد ابوالقاسم بشریاسین در میهنه پیر زنان را این ذکر تلقین می کرد یا تو و یا همه از آن تو و یا همه ترا و حدك لا شريك لك و این جمله آنست که حق تعالی گوید هو خیر مما یجمعون ای مسلمانان غریب شد کسی که ازین بویی دارد و یا کسی که از خودی خود سیر آمده است سخن که گشاید بر نیاز کسی گشاید که بویی و گرفتاریی دارد نیاز می باید نیاز می باید نیاز خاستنی بود خواست بکار نیاید خواست ساعتی بود نه خاست که پدید آید در عشق پدید آید چون پدید آمد همه عشق بود ایشان ازین گفته اند که نیاز مقناطیس است که اسرار حقیقت را بخود کشد .

شیخ ما گفت خداوند تعالی بیش از آنکه این کالبد ها را آفریند جانها را بچهار هزار سال بیافرید و در محل قرب بداشت و آنگاه نوری بریشان نثار کرد و او دانست که هر جانی از آن نور چه نصیب یافت بقدر آن نصیب ایشانرا نواخته می داشت تا در آن نور می آسودند و در آن پرورده می گشتند و کسانی که درین دنیا با یکدیگرشان انس و قرار باشد و اینجا با یکدیگرشان نزدیکی بوده باشد و اینجا دوست دار یکدیگر باشند ایشانرا دوست خدای گویند و در آن باشند که برای خدای یکدیگر را دوست دارند آنگاه هر که خدایرا جوید بدان طلب بیگدیگر بوی برند کما یشام الخیل ، گفت آن جانها یکدیگر را بوی شناسند چون اسبان اگر یکی بمشرق بود و یکی بمغرب انس و تسلی بحدیث یکدیگر یابند و اگر یکی در قرن اول افتد و دیگر در قرن آخر فایده و تسلی جز بسخن او نیابد این قوم بفضل حق تعالی آراسته باشند بهیچ چیز از خداوند برنگردند نه بیلا و نه بنصا نه بکرامات و نه بمقامات . هر که بچیزی ازین معانی فرود آید او دروغ زن بود از برای آنکه کرامات و مقامات و احوال و درجات همه نه خدایست همه نصیب بنده است و هر گاه که بنده بدین فرود آمد نصیب پرست گشت .

شیخ ما گفت ای مسلمانان تا کی از من و ما شرم دارید مگویید چیزی که در قیامت نتوانید گفت اینجا چیزی مگویید که آن بر شما وبال باشد این منی دمار از خلق بر آورد این منی درخت لعنتست .

اول کسی که گفت من ابلیس بود و آن گفتار من برو درخت لعنت بود هر که میگوید در آنچه میگوید من بر آن درخت بدو میرسد و هر روز از خدای تعالی

دورتر میماند جابر بن عبدالله در حجرة رسول علیه السلام نزد رسول علیه السلام گفت آن کیست جابر گفت انا رسول علیه السلام برخاست و میآمد تا در باز کند و میگفت انا انا اما انا فلا اقول انا چون او از منی خود بیزار شد و در آن درست و راست بود گفتند اکنون بدستوری ما بگوی قل هذه سبیلی ادعو الی الله علی بصیرة الا .

شیخ ماگفت : لا تکرهوا النفس فان فیها خسار المناقین .

شیخ ما را پرسیدند از تفسیر این خبر که تفکر ساعة خیر من عبادة سنة شیخ ماگفت يك ساعت اندیشه از نیستی خویش بهتر از يك ساله عبادت باندیشه هستی خویش .

از شیخ سؤال کردند از سماع شیخ ماگفت : السماع قلب حی و نفس میت .

شیخ ماگفت ما مجلس بی علم کنیم و دعوت بی سیم .

شیخ ماگفت چندگاه آن بود که حق را می جستیم گاه بودی که یاقیمیم و گاه بودی که نیافتیمیم اکنون چنان شدیم که هر چند خود را میجویم باز نمی یابیم همه او شدیم زیرا که همه اوست .

بچون و چرا در شدم سالیان

چو از خواب بیدار شد حفته مرد

که چون این چنین و چرا آن چنان

ببیداری آسان ترش گشت درد

شیخ ماگفت مرد را همه چیزی نباید که در همه کویها فرو رفته بود و آرموده تا دلش بهیچ چیز باز ننگرد .

شیخ ماگفت هر که بخویشتن نیکو گمانست خویشتن نمی شناسد و هر که بخدای بد اندیش است خدای را نمی شناسد .

شیخ ماگفت : لولا ان العفو احب الاشياء الی الله تعالی لما ابتلی بالذنب احب الخلق الیه یعنی آدم .

شیخ ما را پرسیدند من عرف الله کل لسانه شیخ ماگفت یعنی عن خصومة الخلق فان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان اعز الخلق ولم یکل لسانه .

شیخ ما را سؤال کردند از « من عرف نفسه فقد عرف ربه » . شیخ گفت : « من عرف نفسه بالعدم عرف ربه بالوجود » .

شیخ ماگفت : من فضل الفقیر علی الغنی ان کل احد یتفنی عند الموت و

فی القيامة انه كان فقيرا وذلك حالة الصدق ولا يتمنى احد في ذلك الوقت الغنى .

شیخ ما را پرسیدند که نصر عزیز چیست شیخ گفت که دشمن دو است یکی از اندرون پیراهنست و دیگر بیرون پیراهن آنکه از بیرون پیراهن است هر وقت که ترا بروی دست دادند آنرا فتح ظفر گویند و آنکه از اندرون پیراهنست هر گاه که ترا بروی دست دادند آنرا نصر عزیز خوانند اینست تفسیر نصر عزیز .

شیخ ما گفت هر چه خلق را نشاید خدایرا نشاید و هر چه خدای را نشاید خلق را نشاید .

شیخ ما گفت اصل زله ازینجاست که مصطفی علیه السلام ما را از آنجا زله آورد از نزدیک دوست اکنون زله از خانه دوستان باید کرد نه از خانه بیگانگان . شیخ ما گفت برنج در رنج توان افزود ولیکن در روزی نتوان افزود این بیخشش است نه بکوشش .

شیخ ما گفت کره را بمویی کشیدن آسانتر است از آنکه از خود بخورد بیرون آمدن .

شیخ ما گفت : من علم الله بالصدق كتب له منشور الولاية .

شیخ ما گفت مردمان گویند ایشانرا خوش است و در راحتند اگر آنچه ما میکشیم ایشان آرا بدیدندی همه بجهان بیرون شدند و بگریختندی .

شیخ ما گفت : این نه دیویست که بلا حول شود ، گزنده و جهنده است .

شیخ ما را پرسیدند که « مالشر و شرالشر » شیخ گفت : « الشرانت و شر الشرانت » و تو می ندانی .

شیخ ما گفت حق سبحانه و تعالی ، اك ندارد که صد هزار صاحب نفس را فدای صاحب دلی کند .

شیخ ما گفت بعد هفتاد و اند سال معنی این بیت را بدانستیم .

وای ای مردم داد ز عالم برخاست جرم او کند و عذر مرا باید خواست

شیخ ما گفت سلیمان صلوات الله علیه گفت رب هب لي ملكا او را آن ملك بدادند چون آفت ملك بدید و بدانست که آن سبب دوریست نه سبب نزدیکی بحضرت گفت

لا ینفی لاحد من بعدی

شیخ ماگفت چون مرید براه تجرید رسید ملک سلیمان ویرا معلوم نیاید و اگر بتجرید نرسیده است فضله سر آستین که زیادت از دست بود معلوم بود و از اینجا بود که امیرالمؤمنین عمر خطاب رضی الله عنه در بازار فضله سر آستین بکارد بیرید .

شیخ ماگفت : **اسع ان يكون لك وارد لاورد .**

شیخ ما را پرسیدند از **فلما جن عليه الليل رأي كوكبا** شیخ گفت اللیل لیل الاستتار والنهار نهار النجلی .

شیخ ماگفت : **كل ماكان من قبل الهوى والباطل فهو نفس وماكان فيه راحة من الخلق فهو نفس .**

شیخ ماگفت : **لما خلق الله تعالى العقل وقفه بين يديه فقال من انا فتحير فكعله بنور وحدانيته فقال من انا فقالت انت الله لااله الا انت فلم يكن للعقل طريق من معرفته الا به .**

شیخ ما را پرسیدند که معرفت چیست گفت آنکه کودکان ما میگویند بینی یاکن یس حدیث ما کن .

شیخ ماگفت : **القرب ثلاثة اوجه : قرب من حيث المسافة وهو محال و قرب من حيث العلم والقدرة وهو واجب وقرب من حيث الفضل والرحمة وهو جاز .**

شیخ ماگفت وقت تو این نفس تست در میان دو نفس یکی گذشته و یکی نآآمده دی رفت و فردا که روز امروز است و امروز این ساعتست و این ساعت این نفس است و نفس این وقتست .

شیخ ماگفت گآزر جامه يك هفتگی شوید ولیکن نيك نبود گآزر چون بغایت خواهد شست گوید من ترا خیانت نکنم و کار تو سرسری فرا نگیرم اگر نیکو میباشد باش تا دیگر بار با آب برم لیکن دو هفته را شود آنگاه کرباسی بیرون آید که هر که بدان نگرد گوید زهی استاد زهی استاد .

شیخ ماگفت روزی در میان سخن که ان الذين يكثر من الصلوة والذكر ويعدون مالهم عند الله فلو عتوا ماله عندهم لاستراحوا بس گفت قال رسول الله صلى الله عليه اياكم و مجالسة الموتى ، قيل يا رسول الله من الموتى قال

**اهل الدنيا الذين ولدوا في التعم ثم قال صلى الله عليه يا معاذ اياك والتعم فان
عباد الله ليسوا بمتعمين .**

شيخ ما ذكر بيان مجلسي گفت كه : **الحياة بالطم والراحة في المعرفة والذوق
في الذكر و ثواب التوحيد النظر الى الله تعالى في الجنة و ثواب اداء الامر الجنة و ثواب
اجتناب النهي الخلاص من النار ثم قرأ الشيخ يا ايها الناس انتم اعقراء الى الله والله**

هو الغني الحميد ان يشاء يذهبكم ويات بخلق جديد وما ذلك على الله بعزيز .
شيخ ما گفت . **لما خلق الله الارواح خاطبهم بلا واسطة واسمهم كلامه كفاحا
و قال حنقكم لتساروني و اساركم فان لم تفعلوا فتناجونى و اناجيكم فان لم تفعلوا
فكلموني و حدثوني فان لم تفعلوا فاسمعوا منى ثم قرأ الشيخ الكبير رضى الله عنه**

**واذا سمعوا ما انزل الى الرسول ترى اعينهم تفيض من الدمع مما عرفوا من الحق
ثم قال ان كلام الله تعالى صفة قديمة مختصة بذاته ليس بحرف ولا صوت وهو مسموع
في ذاته فاذا سمع عبده من غير واسطة حرف ولا صوت يسمى مكالمه و مخاطبة و
اذا اعتبره عليه بان يخلق في المعمل ما يتدل عليه من العبارات والحروف او غير ذلك
من الادلة فيسمى مسارة و اذا خلق في قلبه معاني كلامه فيسمى مناجاة ومن شرط هذا
القسم الاخير ان يعقبه علم ضروري بان هذا من كلام الله فما ورد من الفاظ المسارة والمناجاة
والمخاطبة فمحمول على هذه المعاني و اما الوحي فايجاد الكلام في النفس بواسطة
رسول من رسله .**

شيخ ما گفت در بيان سخن : **سيروا الى الله سيرا جميلا والسير الى الله
بالهم لا بالقدم .**

شيخ ما گفت من عرف الله بلا واسطة عبده بلا عوض ومن عرفه بواسطة
عبده على العوض .

شيخ ما گفت **الزم بابا يفتح لك الابواب و اخدم سيديا واحدا يخضع
لك الرقاب .** پس شيخ گفت : **قان قتل فان هذا رب ليس العجلة من شأنه .**

شيخ ما برسيدند از معنى اين خبر كه « ان الله تعالى لا ينظر الى صوركم
ولا الى اموالكم ولكن ينظر الى قلوبكم و اعمالكم » . شيخ گفت : **قيمة كل امرء
قلبه لان الصور هو الصدف والقلب هو الجوهر والملوك لا ينظرون الى الصدف بل ينظرون**

الى الجواهر والجواهر مختلفة و قيمة كل امرء قلبه وعاقبة كل امرء قلبه والقلب ناظر بالفضل والرحمة كذا قال تعالى ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء يختص برحمته من يشاء .
بن شيخ ماگفت : الدنيا صوركم والاخرة صوركم و جميع ما فى الكونين صوركم والامر والاسم والصور فالمقامات حركات الظواهر والاحوال حركات السرائر والتوحيد والمعرفة ورآء الظواهر والسرائر ولا يصل العبد بروح التوحيد و صفاء المعرفة الا بكفاية و رعاية و عناية من الحق تعالى و تقديس .

شيخ ماگفت : السماع يحتاج الى ايمان قوى لان الله تعالى قال ان تسمع الا من يؤمن بآياتنا فالسماع غذاء الارواح و شفاه الاشباح والسماع لسالكى الطريق و من لم يسالك الطريق لا يكون له سماع بالتحقيق .

شيخ ماگفت : ان اردت ان تجده فاطلبه فى رجوعك عما دونه .

شيخ ماگفت : السلامة فى التسليم والبلاء فى التدبير .

شيخ ماگفت : من احب الدنيا حرم عليه طريق الاخرة لان النبى صلى الله عليه وسلم قال حب الدنيا رأس كل خطيئة .

شيخ ماگفت : من سكن الى شئى دون الله تعالى فهلاكه فيه .

شيخ ماگفت : من حدث فى نفسه غاب عن مولاه و رده الله الى نفسه لان اول جناية الصديقين حديثهم مع انفسهم .

شيخ ماگفت : لا يجد السلامة احد حتى يكون فى التدبير كاهل القبور لان الله تعالى خلق الخلق مضطرين لاحيية لهم و اسعد الناس من اراه الله قلبه حيلته .

شيخ مارا برسيدند اى شيخ « ما الشريعة وما الطريقة وما الحقيقة » شيخ ماگفت : الشريعة افعال فى افعال والطريقة اخلاق فى اخلاق والحقيقة احوال فى احوال فمن لا افعال له فى المجاهدة و متابعة السنة فلا اخلاق له بالهداية والطريقة ومن لا اخلاق له بالهداية والطريقة فلا احوال له بالحقيقة والاستقامة والسياسة .

شيخ ماگفت من حيوته بنفسه فحيوته الى ذهاب اوجه (١) ومن كان حيوته بالاجابة والصدق فهو حى ينقل من دار الى دار اما سمعتم قول رسول الله صلى الله عليه : يا اهل

الخلود والبقاء خلقتهم للبقاء لا للفناء ولكنكم ينقلون (۱) من دار الى دار .

شیخ ماگفت : اوحى الله تعالى الى نبي من الانبياء تزعم انك تحبني فان كنت تحبني فاخرج حب الدنيا من قلبك فان حبها وحبى لايجتمعان . پس شیخ ماگفت ما ترك عبد في الله شيئا الا عوضه الله خيرا منه و من لم يكن عيشه بالله ولله فلا اعد لموته . پس سائلی سؤال کرد « ففيم الراحة » شیخ ماگفت الراحة في تجريد الفؤاد

عن كل المواد لان الله تعالى قال و فضلناهم على كثير ممن خلقنا تفضيلا اي فضلناهم بان بصرناهم بعيوب انفسهم وكذا قال رسول الله صلى الله عليه وسلم « من زهد في الدنيا اسكن الله الحكمة في قلبه و نطق بها لسانه و بصره عيوب الدنيا و دآءها و دواءها و من قال لا اله الا الله فقد بايع الله و لا يحل له اذا باعه ان يعصيه و من لم يتنعم مذكوره و امره في الدنيا لم يتنعم برؤيته و جنته في العقبى » .

شیخ ماگفت هیچ سخن بهتر ازین نیست که ما میگوییم لیکن اگر این می نبایدی گفتن بهترستی .

وقتی جماعتی از بزرگان پیش شیخ ما بودند یکی ازیشان گفت ما هرچه میگوییم بکنیم شیخ ماگفت ما را برخلاف اینست ما هرچه بیندیشیم آن کنیم . شیخ ماگفت :

چون نیست شدى هست نبودى صنما چون خاک شدى پاك شدى لاجرما

مرد تا نیست نگرده از صفات بشریت بدو هست نگرده .

شیخ ما را سؤال کردند از عشق شیخ ماگفت : **العشق شبكة الحق** .

شیخ ماگفت ندانی و ندانی که ندانی و نخواهی که بدانی که ندانی .

شیخ ما بسیارگفتی خداوندا هرچه از ما بتو رسد استغفرالله و هرچه از تو بما رسد الحمدلله .

شیخ ما قرآن می خواندی و هر وقت که بآیتی رسیدی که سوگند بودی

گفتی خداوندا این عجزت تا کی بود .

شیخ ماگفت هر دل که درو دوستی دنیا بود آن دل پراکنده بود و دل

پراکنده نه سود را شاید و نه زیانرا .

حسن بصری که عزیز تابعین بود روزی یکی ویرا پرسید که « کیف انت و کیف حالک » حسن گفت یا اخی سی سالت تا ما در نفس خویش بسته ایم و منتظر فرمان نشسته .

آنگاه شیخ ما گفت پراکندگی دل از دوستی دنیا بود و تا دوستی دنیا باشد هرگز دل جمع نگردد که رسول صلی الله علیه و سلم گفت « حب الدنيا رأس کل خطیئة » سر همه خطاها چون لشکری درخانه دل نشسته آنگاه چیزی د یگر را راه ندهد تا بخانه دل درآید آنگاه شیخ ما گفت ابوالقاسم بشریاسین این بیت را بسیار گفتی :

مهمان تو خواهم آمدن جانانا متواریک و زحاسدان پنھانا
خالی کن خانه و زبس مهمان آ با ما کس را بخانه در منشانا

آنگاه شیخ ما گفت تمام سخنی است آنکه رسول صلی الله علیه و سلم گفته است :
طوبی لعبد جمع الله همومه هما واحدا ومن تشعبت به الهموم لایالی الله فی ای واد اهلکة .

آنگاه گفت : کل ماشعلک عن الله فهو مشؤوم علیک ، هر چه دنیای تست آفت و پراکندگی تست و هر چه پراکندگیست و اماندن تست ازین معنی درد دنیا و آخرت .
آنگاه شیخ ما گفت پیر ابوالقاسم بشریاسین از بزرگان میهنه بود و این ابیات بسیار گفتی .

که گشت زنده بدو وز جزو که مرد بدو ازو حیات نیابی تا از جزو نبوی
مقام صفوت خواهی و پایت آلوده خیس همت ترسم کاندرو نخوری

شیخ ما را گفتند که ای شیخ هر چند تدبیر می کنیم درین معنی نمی رسیم شیخ گفت
التدبیر تدبیر تدبیر کار بی خبران بود و هیچ راه زن عظیم تر از تدبیر نیست ایشان
گفته اند : **اطلبوا الله بقرکم التدبیر فان التدبیر فی هذا الطريق تزویر .**

آنگاه گفت ابله ترین خلق کسی بود که در حق دوست خود با دشمن
تدبیر کند این تدبیر از قلت معرفت بود ، پیری بود که این دعا بسیار گفتی که اللهم
انی اشکو الیک من قلة معرفتی بک .

آنگاه گفت : سعیده الصوفیة از ناسکات این طریقت بوده است و شیخ

بوعبدالرحمن او را در طبقات از ناسکات آورده است جمعی ازین طایفه تبرک بسلام بدر حجرة او شدند و گفتند دعایی بگوی ما را گفت رابعه گفته است : **قطع الله عنکم کل قاطع یقطعکم عنه .**

آنگاه شیخ ما گفت : **المتکلف بحجوب بتدبیره مقطوع بدعواه فی جمیع اموره .**

شیخ ما در آخر عهد گفت که ما ابوالفضل حسن را بخواب دیدیم و گفتیم از دوستان دست وا داشتیم گفت نیکو دوستان که داشتی آنگاه که داشتی و نیکو تر دست باز داشتی اکنون که دست باز داشتی .

شیخ ما گفت : **اغباب الزیارة مع حضور القلب خیر من دوامها مع نفور القلب .**

شیخ ما گفت بنده آنی که در بند آنی .

آنگاه گفت تا کسی صفا و معاملات خود میبیند میگوید انت و انا ، چون نظرش بفضل و رحمت وی افتاد بجملمگی گوید انت انت آنگاه بندگیش حقیقت گردد .
آنگاه گفت پیر ابوالقاسم بشریاسین این بیتها بسیار گفتی .

گر من این دوستی تو ببرم قالب گور

بزنم نعره ولیکن ز تو بینم هنرا (۱)

شیخ ما گفت : **من لم یر نفسه الی ثواب الصدقه احوج من الفقیر الی صدقته فقد بطلت صدقته .**

درویشی گفت یا شیخ کسی خفته مانده است در خواب بمنزل رسد شیخ گفت اگر در ظل اخلاص خفته است عین خوابش صد منزل بود « نوم العالم عبادة » .

شیخ ما را پرسیدند از شریعت و طریقت و حقیقت شیخ ما گفت این اجلی منازلست و منازل بشریت را بود . شریعت همه نفی و اثبات بود بر قالب و هیكل ، و طریقت همه « هو کلبست » و حقیقت همه حیرتست . امیرالمؤمنین ابوبصیر صدیق رضی الله عنه از دنیا میرفت میگفت **یا هادی الطریق حرت از حیرت حقیقت خبر میداد این گفتها نشانست و نشان از بی نشان کفر است .**

شیخ ماگفت این کار بسر نشود تا خواهی از خود بدر نشود اینست :
چو نان شده‌ام که دید نتواندم
تا پیش تو ای نگار بنشاندم
خورشید تویی بذره من ماندم
چون ذره بخورشید همی داندم
شیخ ماگفت طمع از کار بیرون باید کرد اگر خواهی که عمل بر تو سبک گردد در
عمل بی طمع باید بود .

کمال دوستی آمد ز دوست بی طمعی
چه قیمت آرد آن چیز کسکس بها باشد
عطا دهنده ترا بهتر از عطا یقین
عطا چه باید چون عین کیمیا باشد
شیخ ما را سؤال کرد درویشی که با شیخ الفخر اتم الغناء شیخ ما
تبسمی کرد وگفت :

بوالعجب یاری ای یار خراسانی چاکر بوالعجبهای (۱) خراسانم
بس گفت اتم و اکمل و افضل در شریعت است چون نظر سبحانی خود بر کسی پیدا
کند فقرش غنا گردد و غنا فقر . شریعت آینه ربوبیت است او بهره چه آفرید بدان نظر
نکرد جز بآدمی ان الله تعالی لم ينظر الى الدنيا منذ خلقها بغضالها چون بحديث
آدمیان رسیدگفت ان الله تعالی لا ينظر الى صوركم ولكن الى قلوبكم همه عالم
را در آفریدن امری بس بود که گفت کن فکان چون بآدم رسید از امر در
گذشت وگفت خلقت ییدی و این قالب را بود چون بروح رسیدگفت و نفخت فيه
من روحی .

شیخ ماگفت اگر از برای اسماعیل از آسمان فدا فرستادند در قیامت
برای او باش امت محمد صلوات الله و سلامه علیه فدا فرستند ، بجاء بالکافر و يقال يا
مسلم هذا فداؤك من النار .

شیخ ماگفت هر که با هر کسی تواند نشست و از هر کسی سخن تواند
شنید و با هر کسی خورد و خواب تواند کرد بدو طمع نیکی مدار که نفس او دست
بشیطان باز داده است .

شیخ ما را پرسیدند که ای شیخ اصل ارادت چیست ؟ شیخ گفت آنکه خواستش خاست گردد ، و فرقت میان خواست و خاست در خواست تردد در آید خواهد کند و خواهد نکند و در خاست مویی را راه نبود . خواست جزوی بود و خاست کلی حدیثی در آید ترقی (۱) بجهد کوشی پدید آید پس کوشی پدید آید آنگاه هر مملکت گردد یک نظر و یک همت شود .

شیخ ما را پرسید درویشی که یا شیخ بندگی چیست شیخ ما گفت : **خَلَقَكَ اللَّهُ حُرًّا فَكُنْ كَمَا خَلَقَكَ** خدایت آزاد آفرید آزاد باش . گفت یا شیخ سؤال در بندگیست شیخ گفت ندانی که تا آزاد نگردی از دو کون ننده نشوی پس این بیت بگفت :

آزادی و عشق چون همی نامد راست

بنده شدم و نهادم از یکسو خاست

زین پس چونانکه داردم دوست رواست

گفتار و خصومت از میانه بر خاست

شیخ ما را درویشی پرسید که فتوت چیست شیخ گفت صاحب همتی باید تا باوی حدیث فتوت توان کرد با صاحب منیت حدیث فتوت نتوان کرد . پس گفت : **زَلَّةُ صَاحِبِ الْهَيْمَةِ طَاعَةٌ وَ طَاعَةُ صَاحِبِ الْمَنِيَّةِ زَلَّةٌ** فتوت و شجاعت و لطافت و ظرافت نباتهایی است که در بوستان کفش روید ، در بوستان کوشش نمازهای دراز و روزه‌ها و گرسنگیها و بیداریهای شب و صدقه بسیار است هرچه کوشش اثبات میکند کفش معو می کند .

شیخ ما روزی گفت : رأی النبی صلی الله علیه لیلۃ المعراج قوما من الملائکة کأهم نورا من بین ایدیهم نورا ومن حلهم نورا و فوقهم نورا و تحتهم نورا ، قال فقل یا جبرئیل من هولاء ؟ قل هولاء قوم لم یعرفوا سوی الله .

شیخ ما روزی گفت : بلغنا ان السید الصادق جعفر بن محمد قال ما رایت احسن من تواضع الاغنیاء للفقراء واحسن من ذلك اعراض الفقیر عن الغنی استغنی بالله عزوجل بس برخواهد ولله العزة ولرسوله وللمؤمنین

شیخ ما روزی گفت : غایه عزنا الافتقار الى الله تعالى والتذلل بين يديه لان النبي صلى الله عليه قال اذا اراد الله بعبد خيرا ادله على ذل نفسه .

شیخ ما را پرسیدند که **الفقر اثم الغناء** شیخ گفت **الغنية عن الكل** پس گفت :

اذا نحن ادلجنا وانت امامنا كفى لمطايانا بذكرك هاديا

شیخ ما روزی گفت : **كيف يدرك الخالق بالحدث ام كيف يدرك ذو مدى من لا مدى له .**

شیخ ما روزی در میان سخن گفت : **سمعت ان السيد الصادق جعفر بن محمد يقول الغنى بالله انه لا يريد به بدلا ولا عنه حولا ومن قال لا اله الا الله فقد بايع الله ولا يحل له اذا بايعه ان يعصيه .**

شیخ ما گفت که کسی که برای حق در آید نخستین نامی که برو نهند نام مریدی بود و هزار چیز میآورده اند که مرید را نباید تا نام مریدی بر وی افتد اول آنست که زیستش نه چون زیستن خلق بود همچنانکه لباس بگرداند همه چیزها نیز بر ضد خلق باشد گفتن نیز نه چون گفتن خلق باشد و رفتن نه چون رفتن خلق و نشست و خاستش نه چون خلق و خورد و خفتش نه چون خلق و هر چند گویی ازین سخن آخر نیاید .

شیخ ما را پرسیدند که پیر محقق کدام است و مرید مصدق کدام شیخ گفت نشان پیر محقق آنست که کمترین این ده چیز درو باید که باشد تا در پیری درست باشد . نخست مراد دیده باشد تا مرید تواند داشت ، دوم راه سپرده باشد تا راه تواند نمود ، سوم مؤدب و مہذب گشته باشد تا مؤدب بود ، چهارم سخنی باشد تا مال فدای مرید تواند کرد ، پنجم از مال مرید آزاد باشد تا در راه خودش بکار نباید داشت ، ششم تا باشارت بند تواند دادن عبادت (۱) نهد ، هفتم تا مرفق تادیب تواند کرد بعنف و خشم نکند ، هشتم آنچه فرماید نخست خود بجای آورده بود ، نهم هر چیزی که ازانش باز دارد نخست خود ازان باز ایستاده باشد ، دهم مرید را بخدای فرا پذیرد بخلقش رد نکند . چون چنین باشد و پیر بدین اخلاق آراسته بود مرید جز مصدق و راه رو نباشد که آنچه بر مرید

پدید می آید آن صفت پیر است که بر مرید ظاهر میشود اما بر مرید مصدق .
 شیخ ماگفت کمترین چیزی که مرید مصدق را بباید این ده چیز است و
 این ده در وی موجود باید تا مریدی را بشاید . اول زیرک باید که باشد تا اشارت
 پیر را بداند . دوم مطیع تن بود تا فرمان بردار پیر بود ، سوم تیز گوش باشد
 تا سخن پیر را دریابد . چهارم روشن دل بود تا بزرگی پیر ببیند ، پنجم
 راست گوی باشد تا از هر چه خبر دهد راست دهد ، ششم درست عهد بود تا بهر
 چه گوید وفا کند ، هفتم آزاد مرد بود تا آنچه دارد بتواند گذاشت ، هشتم راز
 دار بود تا اسرار نگاه تواند داشت ، نهم پند پذیر بود تا نصیحت پیر پذیرد ،
 دهم عیار بود تا جان عزیز درین راه فدا تواند کرد . چون بدین اخلاق مرید
 متحلی باشد راه بروی سبکتر انجامد و مقصود پیر از وی در طریقت زودتر حاصل
 آید انشاء الله تعالی .

شیخ ما یکروز سخن مترسمان همیگفت پس گفت اول رسمی بود که
 مردم تکلف میکند آنگاه آن تکلف عادت گردد آنگاه آن عادت طبیعت شود آنگاه
 آن طبیعت حقیقت گردد . پس شیخ ما ابوبکر مؤدب را گفت برخیز و دوات و
 کاغذ بیاور تا از رسوم و عادت خانقاهیان فصلی بگویم چون دوات و کاغذ بیاوردند
 شیخ ماگفت بنویس و بدانکه اندر رسوم و عادت خانقاهیان ده چیز است که بر خود
 فریضه دارند بسنت اصحاب صفة رضی الله عنهم ، و خانقاهیانرا صوفی بدان گویند که
 صافی باشند و بافعال اهل صفة مقتدی ، اما آن ده چیز که بر خود فریضه دارند در
 موافقت کتاب خدای تعالی و سنت مصطفی علیه السلام بود .

یکی آنست که جامه پاک دارند که گفت و ثيابك فطهر و پیوسته باطهارت
 باشند که گفت فيه رجال يحبون ان يتطهروا والله يحب المطهرين .

دوم آنکه در مسجد یا در بقعه نشیند که گفت يسبح له فيها بالغدو

والاصال رجال .

سبوم آنکه ناقل وقت نمازهای جماعت کند که گفت : و كن من الساجدين .

چهارم آنکه شب نماز سیار کند که گفت : و من الليل فتهجد

به نافلة لك .

پنجم آنکه سحرگاه استغفار و دعاء بسیار کند که گفت : **و بالاسحارهم**

يستغفرون .

ششم بامداد چندانکه تواند قرآن خواند و تا آفتاب برنیاید حدیث نکند

که گفت **ان قرآن الفجر كان شهودا .**

هفتم آنکه میان نماز شام و نماز خفتن بوردی و ذکر مشغول باشند

که گفت : **ومن الليل فسبحه و ادبار السجود .**

هشتم آنکه نیازمندانرا و ضعیفانرا و هر که بدیشان بیوست ویرا در پذیرند

و رنج ایشان بکشند که گفت : **ولا تطرد الذين يدعون ربهم بالغداة و العشى**

يريدون وجهه .

نهم آنکه بی موافقت یکدیگر چیزی نخورند که گفت : **يا ايها الذين**

آمنوا اوفوا بالعقود .

دهم آنکه بی دستوری یکدیگر غایب نگردند که گفت : **و اذا كانوا معه**

على امر جامع لم يذهبوا حتى يستأذنوه .

و بعدازین اوقات و فراغت ایشان سه کار بود یا علم آموختن یا بوردی

مشغول بودن یا کسی را راحتی و چیزی رسانیدن . پس هر کس که این جمع را

دوست دارد و بدانچه تواند ایشان را یاری دهد در فضل و ثواب ایشان شریک بود

که گفت : **فاستجاب لهم ربهم انى لا اضيع عمل عامل منكم من ذكر ا و انثى**

بعضكم من بعض و يوفى بصلوات الله عليه گفت **من احب قوما فهو منهم و اندر آن**

قوم باعند الله مصطفى عليه السلام ازیشان صفت کرد **رب اشعث اغبر ذى طمرين**

لا يوبه به لو اقسم على الله لا يره منهم البراء ابن عازب، و باز خدای تعالی در

حق ایشان گفت **اولئك هم الراشدون فضلا من الله و نعمة والله علیم حکیم**

وصلى الله على محمد و آله اجمعين .

شیخ ما گفت هر که ما را بدید و در حق فرزندان و مریدان و خاندان

ما سعی نیکو کرد فردا در مظلة شفاعت ما باشد و از شفاعت ما محروم نماند .

شیخ ما گفت همسایگان ما چپ و راست و پیش و پس را از خدای

عزوجل خواسته‌ایم و خداوند تعالی ایشانرا درکار ما کرده است پس شیخ ما گفت همسایگان ما بلخ و مرو و نیشابور و هری است آنان که اینجانند خود حدیثی نیست . و هم شیخ ما گفت درحق کسانی که گرد ما درند هیچ چیز نمیاید گفت که آنکس که برخری نشسته است و مکنار و پایان این کوی بگذشته است یا کسی که بدین خانه ما برگذشته است و یا بگذرد و یا روشنایی شمع ما بر وی افتد کمترین چیزی که خدای عزوجل با وی کند آن باشد که بر وی رحمت کند .

الدعوات

(الحکایة) حواجه ابوطاهر شیخ ماگفت که حواجه ابو منصور ورقانی يك روز زیارت مزدیک شیخ ابوسعید (ع) در آمد وگفت یا شیخ راهی در پیش من نه . شیخ گفت آن راه نگاه دار که خداوند تعالی بدان راه فرموده است گفت آن کدام راه است گفت آنکه فرمود واتبع سبیل من اناب الی نکت واتبع سبیل من خاب گفت متابع کسانی باش که تا ماگشتند و ما را بودند گفت متابع آن قوم باش که راه زیان کاری رفتند و زیان کار دنیا و آخرت بودند . گفت یا شیخ این راه را بچه زاد روم گفت پیوسته میگوی یا رجاء الراجین یا امل الاملین لا تخیب رجائی ولا تقطع املی یا ارحم الراحمین توفنی مسلما والحقنی بالصالحین .

(الحکایة) هم حواجه ابوطاهر شیخ گفت روزی سلطان طغرل کس فرستاد و حواجه بومنصور ورقانی را که وزیر وی بود بخواند ، اوگفت من هنوز نماز چاشت نگزارده‌ام نتوانم آمد . آنکس که آمده بود باز پیش سلطان رفت و آنچه حواجه بومنصور گفته بود نگفت سلطان هیچ چیز نگفت ، چون حواجه بومنصور از او را در فارغ گشت پیش سلطان آمد سلطان گفت ای حواجه هر وقت که مرا با تو خطی بدهد و ترا بخوانم گویند قرآن میخواند یا نماز میگذارد عمل من ضایع ماند

خواجه بومنصور گفت چنین است که سلطان میفرماید ولیکن بدانکه من بنده خدایم و چاکر تو تا حق فرمان خدای تعالی بجای نیارم و شرط بندگی او نگزارم سچاگری تو نپردازم اگر تو وزیری یابی که بنده خدای تعالی نبود جمله چاکر تو بود من دروم و بخانه باز شوم سلطان گفت البته هیچ چاکر نیابم که نه بنده خدای بود و مرا بر تو هیچ مزیدی نیست تو هر بندگی که دانی برین درگاه بکن آنگاه بشغل من آی .

چون خواجه اومنصور از پیش سلطان بازگشت و بخانه آمد این خبر کسی با شیخ ما قدس الله روحه بگفت شیخ گفت اسب زین کنید تا بتهنیت او شویم چون شیخ از خانه بیرون شد ، حسن مؤدب درویشی را پیش فرستاد تا خواجه بومنصور را نداداد که شیخ بوسعید بتهنیت تو می آید . چون شیخ بدر سرای خواجه رسید دربان حسن مؤدب را گفت که زودتر در شوید که تاخبر آمدن شیخ بخواجه رسیده است او در میان سرای ایستاده است هر چند میگویند که بنشین میگوید نیکو نبود که چنان بزرگی تهنیت و سلام ما بر پای باشد و ما نشسته باشیم . چون شیخ در سرای در آمد او را دید در میان سرای ایستاده گفت سبب چیست که خواجه بر پایست گفت چون کسی آمد و خبر آمدن شیخ آورد روا نداشتیم که شیخ بر پای باشد و ما نشسته شیخ گفت یا خواجه ما نیز روا نداریم در قیامت که تو بر پای باشی و ما نشسته تا ترا نشانیم ما نشینیم خواجه گفت کار دو جهانی ما بر آمد .

چون شیخ بنشست و او را تهنیتها گفت او گفت یا شیخ این سلطان بزرگست و متوقر نباید که بتوقر کاری نکند ، شیخ ما گفت چون پیش او شوی دعاء احزاب میخوان که از رسول صلی الله علیه درست شده است که هر که در پیش سلطانی شود و دعاء احزاب می خواند او را الهی و رنجی نبود و مقضی الحاجة باز گردد و دعا اینست :

اللهم انا نعوذ بنور قدسك و عظمة طهارتك و بركة جلالك من كل آفة و من كل سوء و عاهة و من طوارق الليل و النهار الا طارقا يطرق بخير منك يا رحمن . اللهم انت غياتنا فيك نفوثة و انت ملاذنا فيك نلوذ يا من ذلت له رقاب الجبابرة و خضعت له اعناق الفراعنة نعوذ بك من خزيك و كشف سترك و نسيان ذكرك و الانصاف عن شكرك . ذكرك بعمارنا و ثناؤك .

دثارنا فی نومنا و فرارنا و ظعننا و اسفارنا لیلنا و نهارنا اصرف علینا مرادقات حفظک و ادخلنا
جمیعا فی حفظ عنایتک جد علینا بخیر خدمتک یا رحمن یا رحیم یا لاله الا انت وحدک لا شریک
لک نستغفرک و نتوب الیک .

(الحکایة) خواجه بو طاهر گفت که دران وقت ~~حک~~ شیخ ما مرا بنسا
می فرستاد پیش شیخ آدم شیخ ما مرا این دعا در آموخت و گفت در راه این دعا را
میگویی و ازین غافل مباش :

یا حنان یا منان یا دیان یا برهان یا سبحان یا رحمن یا مستعان یا عزیز الشان یا دائم السلطان
یا کثیر الخیر و الاحسان نعوذ بک من الحرمان و الخذلان .

(الحکایة) این دعا از شیخ ما اوسعید (قه) بروایت درست گشته است
که در اوراد بامداد خوانده است :

بسم الله الرحمن الرحيم بسم الله ماشاء الله لا یأتی بالخیر الا الله ، بسم الله ماشاء
الله و ما لنا من نعمة فمن الله ماشاء الله و لاحول و لا قوة الا بالله ، بسم الله لا یضر مع اسمه شی
فی الارض و لا فی السماء و هو السميع العظیم ، بسم الله الشافی ، بسم الله الکافی ، بسم الله المعافی ،
بسم الله ذی الشان الشدید السلطان العظیم البرهان ماشاء الله کان اعوذ بالله من الشیطان
و نزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین فتحصنا بالحی الذی لا یموت و
رمینا من ارادنا بسوء لا اله الا انت و تمسکنا جمیعا بالعروة الوثقی لا انفصام لها و الله
سمیع علیم .

(الحکایة) این دعا هم روایتی از شیخ ما (قه) درست گشته است که
هر روز بعد از نماز بامداد می خوانده است :

الحمد لله رب العالمین حمدا کثیرا طیباً مبارکاً كما یحبہ ربنا و یرضی و كما
ینبئ لکرم وجهه و عز جلاله و الحمد لله حمداً لا انقضاء لعدده و لا انتهاء لمدده و الحمد لله
الذی حللنا لیوم عاقبتہ و اقللنا بعمل عاقبتہ و الحمد لله حمداً بعدد احسانه و فضله علینا و علی
جمیع خلقه و الحمد لله حمداً بعدد حسنات خلقه و سیئاتهم اذ فضلنا علی کثیر ممن خلقه اللهم لک
الحمد بجمیع معامدک کلها علی جمیع نعماتک کلها علینا و علی جمیع خلقک کلهم و صلوات الله و
ملائکتہ و رسله و جمیع خلقه علی نبینا محمد و علی آله علیه و علیهم السلام و رحمة الله و برکاته
مرحباً مرحباً بالمعافین و حیا کما الله من کاتبین ملکین رفیقین شاهدین عدلین جزاکما الله

عنى من جلسين كريمين خيرا اکتبا رحمکما الله و رضى عنکما بسم الله و بالله ولا حول
ولا قوة الا بالله و اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله
و ان الجنة حق و ان النار حق و ان الساعة آتية لا ريب فيها و ان الله يبعث من فى القبور
اصبحت عبداً مملوكاً لا اقدر ان اسوق الى نفسى خيراً ارجو ولا ان اصرف عن نفسى
شراً ما احذر اصبحت على فطرة الاسلام و كلمة الاخلاص و على دين نبينا محمد صلى الله عليه
و على ملة ابينا ابراهيم عليه السلام و ولاية وليهما والبرائة من عدوهما اللهم انى اصبحت فى
عافيتك و نعمتك فاتمم على عافيتك و نعمتك اللهم بك اصبحت و بك امسيت و بك احيى
و بك اموت و عليك اتوكل و اليك النشور ولا حول ولا قوة الا بالله العلى العظيم .

(الحكاية) هم روايتى درست از شيخ ما نقل کرده اند که هر روز
بامداد بعد از فريضة بيست و يكبار ميگفته است : اللهم بارك لى فى الموت و فيما بعده
و اجرنى من النار .

(الحكاية) بخط خواجه ابوالبركات شيخ ديدم که بيشته بود که از
خواجه اسماعيل عباس شنودم که او گفت از محمد عارف نوفاي شنودم که گفت
از شيخ ما ابوسعيد (قه) شنودم که گفت در خبر است از رسول صلى الله عليه که
روز آدينه ميان نماز شام و نماز ديگر ده رکعت نماز هزارد پنج سلام در هر رکعتى
فاتحه يكبار و ده بار قل هو الله احد ، و چون فارغ شد صدبار گفت سبحان الله و
الحمد لله و استغفر الله و اتوب اليه .

بدانکه سنت شيخ ما ابوسعيد (قه) آن بوده است که دعاه سفره بآخر
گفته است مداز آنکه از طعام خوردن فارغ شده بوده اند و دعا اين بوده است :
اللهم بارك لنا فيما رزقتنا و ارزقنا خيراً منه و افضل واعطنا جميع ما سألناك
من الخير و ما لم نسال و زدنا من فضلك الواسع و انا اليك راغبون .

نامه های

شیخ ما قدس الله روحه العزيز بعضی آورده شد برای تبرک

نامه نبشته بود سلطان چغری شیخ بدست خواجه حمویه که رئیس میهنه بود و مرید شیخ ما و از شیخ ما درخواستی کرده و خواجه حمویه را بدان مهم فرستاده ، شیخ ما جواب نبشت :

بسم الله الرحمن الرحيم خداوند عز و جل امیر جلیل ملك مظفر را بداشت خویش بدارد و بخویشتن و بمخلوقان باز مگذارد و آنچه رضای او در آنست بارزانی دارد و هر چه عاقبت آن پشیمانیت بفضل خویش ازان نگاه دارد بمنه و رحمته . نامه امیر جلیل ملك مظفر که ایزدش بر خیرها موفق دارد رسیده بود بر دست خواجه حمویه سنده الله خوانده آمده بود و مراد شناخته شده بود و عذرهای ظاهر بود او را باز نموده آمده بود و او تمام بدانسته بود و خود همه باز گوید و بشرح بار نماید و او امید هم داریم که پذیرفته شود و خداوند عز اسمه بفضل خویش عذرهای امیر جلیل ملك مظفر هم پذیرفته گرداناد و بلاهای هر دو جهانی ازو دور گرداناد و هر چه صلاح و نجات او درانست تنویفش بران پیوسته گرداناد بمنه و فضله انه قریب مجیب والحمد لله وحده لا شریک له والصلوة علی محمد وآله .

(الحکایة) دران وقت که شیخ ما ابوسعید (قه) نشابور بود درویشی بنزدیک شیخ آمد و گفت عزم میهنه دارم شیخ دوات و کاغذ خواست و گفت ساعتی توقف باید کرد تا چیزی باو ظاهر نویسیم پس بنوشت :

بسم الله الرحمن الرحيم سلام الله اللطیف الخبیر علی الکبیر والصغیر وهو علی جمعهم اذا یشاء قدیر والسلام . کاغذ بدست درویش داد تا برفت و ببرد .

(الحکایة) شیخ ما را درویشی گفت که ای شیخ بمروالروود می روم خدمتی هست شیخ ما گفت تا بقاضی حسین چیزی نویسیم ، بنوشت :

بسم الله الرحمن الرحيم

الا حظها فتعلم ما بقلبی و تلحظنی فاعلم ما ترید والسلام

(الحکایة) یکی از بزرگان نویسند شیخ ما بدرخواستنی خطیبی عزیز را :
بسم الله الرحمن الرحيم سلام الله تعالى على الشيخ العالم و رحمته و برکاته
وهذا الخطيب الافضل ادام الله فضله من اهل بيت العلم والفضل وقد قصد ساحته وطلب مجاورته
متفينا ببرکته ونرجو ان ينزله منازل امثاله باظهار شفقتة عليه واساله بکرمه و افضاله والسلام.

(الحکایة) خطیب از جاء بشیخ ما چیزی نبشته بود شیخ ما جواب نبشت .
بسم الله الرحمن الرحيم وصل (۱) ادام الله فضله (۱) كتاب الخطيب الافضل
الاديب وفقه الله على جميع ما يقربه اليه دينا و دنيا و آخرة و اولى و على جميع ما
يضمرة من صحة الاعتقاد و محض الوداد كشف ولاغرو ان يكون كذا اذا القلوب متشاهدة و
الضمائر بنور الحق متلاحظة والله يبقيه و عن السوء يقيه و اما حديث المتوفاه نور الله مرقدتها
وبشر (۲) بلفاته صدرها فانشد على فراقها قصيرة من طويلة .

ولو كان النساء كمن فقدنا لفضلت النساء على الرجال والسلام

(الحکایة) خواجه امام محمد بن عبدالله بن يوسف الجوينی در شابور برحمت
خدای تعالی رسیده بود شیخ ما نامه نوشت از میهنه بزرگان شابور بجهت
تعزيز او :

بسم الله الرحمن الرحيم سلام الله تعالى على السادة الاجلة و رحمته و
برکاته فنقول انا لله و انا اليه راجعون رضينا بقضائه و تسلينا لحكمه و حمدنا
تحت قهره والسلام .

(الحکایة) دران وقت که شیخ ما ابوسعید (قه) بن شابور بود درویشی
بنزدیک شیخ آمد پای انزار پوشیده و گفت بمیهنه می روم خدمتی هست شیخ گفت
تا فرزندان چیزی نویسیم نوشت :

بسم الله الرحمن الرحيم

هیچ صورت گز بصد سال از بدایع وز نگار

آن نداند کرد و نتواند که يك باران کند

روی قاز و پیشانی گشاده وز میهمان چاره نی والسلام .

(الحکایة) این نامه شیخ ما نویسد بفقیه ابی بکر خطیب بمرور از میهنه

(۱) ظ بین الله و فضله

(۲) ظ ، شرح .

بسم الله الرحمن الرحيم . پیوسته ذکر دانشمند افضل اوحده ادم الله
قوته و نصرته و استقامته علی طاعته می رود باندیشه و دعاء بیچ وقت از وی و از
فرزندان وی و درستگان وی ادم الله راحتهم خالی نباشیم و از خداوند عز اسمه
می خواهیم تا ویرا و ایشان را جمله را بداشت خوبی شغلای دو جهانی کفایت کند
و آنچه بهین و گزین است بارزانی دارد و بخود و بخلق باز نماید بفضله انه خیر
مستول . پیوسته راحتهای دانشمند افضل اوحده ادم الله فضله و توفیقه و تسدیده
می رسیده است و اندران فراغتها می بوده است و از بس دیدار می بود و هست
نرجو که زود بوقت رسد . سلام و تحیت ما بخود و بفرزندان و دوستان هر که
آید خرد و بزرگ برساند انشاء الله تعالی والحسن المؤدب نخصصه ادم الله عزه بالسلام
الجزیل والحمد لله و سلام علی رسوله محمد و آله وحسبنا الله و نعم المعین .

آیات پراکنده

که بر زبان شیخ ما قدس الله روحه رفته است و ابتدا
بدین بیت کرده شد که شیخ ما گفته است

کش با من و روزگار من کاری نیست
در دادن صد هزار جان عاری نیست

جانا بزمین خاوران خاری نیست
با لطف و نوازش جمال تو مرا

شیخ گفت :

یا جمله مرا هستی یا عهد شکستی

صاحب خبران دارم آنجا که تو هستی

شیخ گفت :

جز دوزخ و فردوس مکانی دگر است
قرآبی و زاهدی جهانی دگر است

مارا بجز این جهان جهانی دگر است
فلاشی و عاشقیش سرمایه ماست

شیخ ما گفته است :

پخته امروز یا ز باقی دینه
گرچه ترا نور حاج تا بمدینه

ما و همین دوغبا و ترف و ترینه
عز ولایت بذل عزل نیرزد

گفت :

بس که جستم تا بیابم من ازان دلبرنشان
تا گمان اندر یقین گم شد یقین اندر گمان
در خیال من نیامد در یقینم هم نبود
بی‌نشانی که صواب آید ازو دادن نشان
چندگاهی عاشقی ورزیدم و بندداشتم
خویشتن شهره بکرده کوچنین و من چنان
درحقیقت چون بدیدم زو خیالی هم نبود
عاشق و معشوق من بودم بین این داستان

گفت :

هرآن دلی که ترا سیدی بران نظر است
حظرگرفت اگرچه حقیر و بی‌خطر است
اگرچه خود که یکی شاخکی گناه (۱) بود
که تو بدو نگری زاد سرو غافر است
هرآن دلی را همت بود نهفت زمین
که تو بدو نگری همتش ز عرش بر است

بیت

در راه بیگانگی نه کفر است و نه دین
یک گام ز خود برون نه و راه بین
ای جان جهان تو راه اسلام گزین
دامار سیه نشین و باخود منشین
شیخ ما روزی بدرختی که بر در مشهد مقدس است در نگرست برک زرد
گشته بود شیخ گفت :

ترا روی زرد و مرا روی زرد تو از مهر و ماه و من از مهر ماه

وقتی قوال در پیش شیخ ما این بیت می خواند :
سمرگشتم نگاری را که دیدار پری دارد

نبوت را همی سازد نه کار سرسری دارد

شیخ ما گفت معاذالله چنین نباید گفت چنین باید گفت :

نبودت را همی سازد نه کار سرسری دارد

و یکروز دیگر قوال در پیش شیخ ما این بیت می خواند :

نه همره می تو مرا راه خویش گیر و برو ترا سلامت باد و مرا نگونساری

شیخ ما گفت چنین نباید گفت باید گفت :

ترا سلامت باد و مرا سبک ساری

شیخ ما گفت امشب ابراهیم خوانده است :

من بودم و او و او و من اینت خوشی

این چنین سه چهارتن را این ناخوشی بود این چنین باید گفت :

من بودم و او و او و او اینت خوشی

شیخ ما گفت

خواهی که کسی شوی ز هستی کم کن ناخورده شراب وصل مستی کم کن

بازلف بتان دراز دستی کم کن بت را چه گنه تو بت پرستی کم کن

بیت

تازلف تو شاه گشت و رخسار تو تخت افکنند دلم برابر تخت تو رخت

روزی بینی مرا شده کشته بخت حلقم شده در حلقه زلفین تو سخت

بیت

گرفت خواهم زلفین عنبرین ترا بیوسه نقش کنم برگ یاسمین ترا

هر آن زمین که تو یکروز بر قدم بنهی هزار سجده برم خاک آن زمین ترا

اگر ببینم بر مهر او نگین ترا اگر بوسه دهم بر سینه (۱) نامه تو

بتیغ هندی گر (۲) دست من جدا بکنند اگر بگیرم روزی من آستین ترا

و گر چه خلمش مردم که شعر باید گفت زبان من بروی کردد آفرین ترا

(۱) ظ ، سجاه (یعنی عنوان نامه است) (۲) ظ ، گو

بیت

تا روی ترا بدیدم ای شمع طراز
چون با تو بوم مجاز من جمله نماز
نی کار کنم نه روزه دارم نه نماز
چون بی تو بوم نماز من جمله مجاز

شعر

تقنع بالكفاف تعش رخاء
ففي خبز القفار بغير آدم
ولا تبغ الفضول مع الكفاف
وفي ماء القراح غنى وكاف
وكل تزين بالمرء زين

بیت

واحببت اولاد اليهود بامرهم (۱)
اصلی فآزوی قبلتی متعمدا
لاجلک حتی کدت ان اتهودا
ولائی لاهدی فی صلاتی بحکم
لقبلتکم فاشهد صلاتی لتشهدا
ولولا مقال الکاشحین و بفضهم
بتوریت موسی ثم فرقان احمدا
وکان دخول النار فی الحب هینا
تعبدت یوم السبت فیمن تعبدا
اذاکان من نهواء فی الحب سعدا

امام اسماعیل ساوی گفت که من رقعه نوشتم بشیخ یوسعید و چنین نوشتم که کسی ترا
غیبت کرده است اورا بهل کن شیخ گفت کردم و بخط مبارک خود در پشت رقعه نوشت :

تقشع غیم الجهد عن قمر الحب
وجاء نسیم الاعتذار محففا (۲)
واشرق نور الصبح فی ظلمة الغیب
فصادفه حسن القبول من القلب

بیت

از يك سو هیر و از دگر سو شمشیر
مسکین دل من میان شیر و شمشیر

بیت

کار همه راست شد چنانکه باید (۳)
انده و اندیشه را دراز چه داری
رأی وزیران ترا بکار نیاید
چرخ نیارد بدیل تو ز خلاق
ایزد هرگز دری نبندد بر تو
حال (۴) شادیت شاد باشی شاید
دولت تو خود همان کند که بیاید
هرچه صوابست بخت خود فرماید
وآنکه ترا زاد نیز چون تو نرآید
تا صد دیگر بهتری نگشاید

(۱) ظ : با سر هم (۲) ظ : مهففا (۳) ظ : بیاید (۴) ظ : حالت